



یادداشت

مبارزه کارگران علیه خصوصی سازی، مبارزه‌ای طبقاتی است!

صادق کار



تقریباً تمام واحدهای اقتصادی خصوصی شده، به استثنای مؤسساتی هم چون مخابرات که آن‌هم دقیقاً معلوم نیست با چه شرایطی به سپاه پاسداران واگذار گردیده، در وضعیت بحرانی بسر می‌برند و بحران در آن‌ها روزه‌روز بیشتر شده است و هیچ اقدام جدی و مؤثری از جانب مالکان جدید و یا دولت برای مهار بحران آن‌ها به عمل نمی‌آید. شماری از این واحدها به‌طور کلی مدت‌هاست که از دایره تولید خارج و تبدیل به مراکز مسکونی و یا انبار تجاری شده‌اند و کالاهایی که آن‌ها قبلاً تولید می‌کردند، اینک از کشورهای خارجی وارد می‌شوند و باقیمت‌های بیشتر فروخته می‌شوند.

هرچند که به درستی مقدار ارزی که برای خرید کالاهایی و ارادتی هزینه می‌شود نامعلوم است و یا حداقل از اعلام آن طفره می‌روند، با این حال مقدار ارزی که صرف خرید آن‌ها که بخش قابل‌ملاحظه‌ای‌شان کالاهای مصرفی هستند می‌شود سالانه سر به چند هزار میلیارد می‌زند. طبیعتاً اگر این مبلغ صرف تجهیز و نوسازی واحدهای تولیدی موجود مانند ارج، آزمایش و غیره که از رده‌ی تولید خارج شدند می‌شد ضمن اینکه به غنی‌تر و بارورتر شدن تجربه‌ی صنعتی و علمی کشور کمک شایانی می‌کرد، برای صدها هزار نفر به صورت مستقیم و غیرمستقیم اشتغال ایجاد می‌کرد. در واقع هم بنا به وعده‌های کارشناسان طرفدار بازار و دولتمردانی که از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تا امروز قدرت دولتی را در اختیار داشته‌اند، قرار بود، خصوصی‌سازی به توسعه‌ی تولید و صنعت و کشاورزی یاری رساند، اشتغال ایجاد کند، وضعیت معیشتی کارگران را بهبود بدهد و موجب سرازیر شدن سرمایه به سوی تولید شود. اما همان‌طور که برای همه مردم عیان است، نتایج خلاف همه‌ی این وعده‌های فریبنده از کاردرآمده است و همه‌ی این شاخص‌ها بنا به گفته‌ی کارشناسان مستقل بدتر شده‌اند!

و این پس رفت در حالی است که طی همین مدت، تقریباً همه‌ی حق‌و حقوق کارگران و همه گروه‌های مزد و حقوق‌بگیر زیر عنوان منعطف سازی بازار کار که در واقع مقررات زدایی از مناسبات کار و سرمایه و به سود سرمایه‌داران است از بین رفته، و با از دست رفتن میلیون‌ها محل اشتغال و منجمد کردن دستمزدها ده‌ها میلیون نفر به زیر فقر رانده شده به چنان فلاکتی افتاده‌اند که دولت مجبور شده است برای بیش از ۱۰ میلیون از آن‌ها که جزء دارندگان بدترین وضعیت معیشتی هستند، بسته‌های غذایی کمکی در نظر بگیرد. و تازه این‌ها بخش کوچکی از نیازمندی‌ها هستند که از تأمین حداقل‌های معیشتی‌شان درمانده‌اند.

شکست سیاست‌های اقتصادی ملهم از نئولیبرالیسم اقتصادی با همه‌ی فقر و فلاکت و ده‌ها عوارض منفی اقتصادی - اجتماعی غیرقابل کتمان‌ش اما هنوز باعث تجدیدنظر مدافعان سینه‌چاک و دولت‌مردان مجری آن نشده است. آن‌ها همچنان سیاست خصوصی را دنبال و از آن دفاع می‌کنند. از همین روست که می‌بینیم این جماعت که اغلبشان ثروت‌های کلانی به دست آورده‌اند، برای درهم شکستن مقاومت‌های وسیع و اعتراضات مردمی گسترده‌ای که همه‌روزه علیه سیاست خصوصی‌سازی، توسط کارگران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و سایر گروه‌های زحمت‌کش که قربانی این سیاست هستند برگزار می‌شود، مقاومت و سعی در توجیه و در هم شکستنشان می‌کنند. از سوی دیگر در کنار آن توجیهات عجیب‌وغریبی برای بدفرجامی آن می‌تراشند. برای مثال علت را به تحریم‌ها و یا اجرای نادرست سیاست خصوصی‌سازی، کمبود بودجه و... نسبت می‌دهند. چنین نسبت‌هایی نارواست. زیرا در زمان هاشمی رفسنجانی که ابعاد تحریم‌ها بسیار کمتر



بوده است، عواقب این سیاست با اجرای آن در دولت روحانی تفاوت چندانی نداشته است. اشکال از کمبود بودجه هم آنقدر نباید مؤثر بوده باشد. چراکه در زمان احمدی‌نژاد با وجود درآمدهای نفتی ۸۰۰ میلیاردی نتیجه مشابه امروز بوده است. تجربه‌ی چهار دولت که مدافع خصوصی‌سازی بوده‌اند و به آن عمل کرده‌اند، همگی شکست این سیاست را که به‌غیر از پیامدهای فاجعه‌بار ذکرشده، به فساد بسیار گسترده هم دامن زده، بر نادرستی آن صحنه می‌گذارد.

تجربه‌ی بسیاری از کشورهای در حال توسعه که نه مشکل رابطه با آمریکا و اروپا را داشته‌اند و از سیاست خصوصی‌سازی و مشی بازار آزاد پی‌رویی‌گر پیروی کرده‌اند، کم‌وبیش مانند ایران امروز است. ممکن است این سیاست در چند سال نخست به اجرا گذاشتن، مانند دوره اول هاشمی رفسنجانی موجب بهبودهای معینی در برخی شاخص‌های اقتصادی بشود، ولی تجربه نشان داده است که این یک پدیده‌ی ناپایدار است که پس از مدت اندکی موجب بحران‌های تازه می‌شود. درست مانند اتفاقی که در دولت دوم رفسنجانی پیش آمد. اجرای سیاست‌های مشابه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مانند آرژانتین، برزیل و مکزیک هم حاکی از شکست و بدفرجامی خصوصی‌سازی است. اما مخالفت کارگران و زحمت‌کشان در ایران و سایر کشورها با خصوصی‌سازی عمدتاً ناشی از این مسئله است که خصوصی برای آن‌ها مترداف با کاهش دستمزدها، تعدیل و از میان برداشتن قوانین کار و رفاهی، محدودیت حقوق سندیکایی و از میان برداشتن مزایای است که کارگران طی سالیان طولانی از طریق مبارزه به دست آورده‌اند. این پدیده حتی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و در کشورهای اسکاندیناوی رخ داده است. در حالی که اتحادیه‌های کارگری در کشورهای پیشرفته صنعتی در تلاش‌اند با کمک یکدیگر حقوق سندیکایی را بین‌المللی و استانداردسازی کنند، سرمایه‌داران و دولت‌ها سعی می‌کنند سیاست مقررات زدایی را در سراسر جهان پیش ببرند و سطح حقوق و رفاه کارگران کشورهايشان را تنزل دهند. رشد اقتصادی برخلاف آنچه لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها تبلیغ می‌کنند، به‌خود خود باعث رفاه و توسعه‌ی همه‌جانبه نمی‌شود. به‌خصوص وقتی رشد اقتصادی همراه با مقررات زدایی از مناسبات کار و سرمایه همراه می‌شود، چنین رشدی تنها به فقر و نابرابری‌ها دامن می‌زند و سرعت افزایش ثروت صاحبان سرمایه را در ایران و جهان شتاب می‌دهد. گواه این ادعا آمارهایی است که در ایران و دیگر کشورها منتشر می‌شوند. کارگران و زحمت‌کشان ایران برای آن مبارزه می‌کنند تا هر آنچه را باعث از بین رفتن حق و حقوقشان شده است را از سر راهشان بردارند و نظمی به وجود بیاید که حقوق و منافعشان را تضمین و آن‌ها را از فقر و فلاکت نجات دهد. به همین جهت آن‌ها هم علیه خصوصی‌سازی و هم علیه مقررات زدایی که حقوقشان را از بین برده و موجب کاهش دستمزد و فقرشان شده مبارزه می‌کنند. مبارزه‌ی امروز کارگران علیه خصوصی‌سازی، یک مبارزه طبقاتی است. همان‌طور که طرفداری از خصوصی‌سازی نیز برای سرمایه‌دار چنین است و با هر وسیله‌ای از آن دفاع می‌کند! همان‌طور که در رفتارشان با نمایندگان هفت‌تپه، فولاد، سندیکاها، مستقل کارگری و معلمان می‌بینیم. چنین است واقعیت پشت این سرکوب‌های شبه فاشیستی!

لیست و جزئیات واحدهای خصوصی شده را منتشر کنید!



*توپ، تانک، مستند، دیگر اثر ندارد!

مراد رضایی



روز سه‌شنبه، دوم بهمن‌ماه، بازنشستگان معترض به وضعیت معیشتی‌شان، در تجمعی در مقابل وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی شعاری سر دادند که در یک جمله، نتیجه‌ی تمام تلاش‌های نهادهای امنیتی و دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی برای تخریب وجهه‌ی معترضان را به هیچ بدل کرد. بازنشستگان گفتند: توپ، تانک، مستند، دیگر اثر ندارد!

این اولین واکنش افکار عمومی به دروغ‌پردازی‌های صداوسیما نیست. به‌طور مشخص پس از وقایع سال هشتادوهشت شعار ننگ ما، صداوسیما ما، پای ثابت تقریباً تمام تجمعات اعتراضی بوده است. این شعار در تجمعات کارگری هفت‌تپه، هیکوی اراک و ایران ترانسفور زنجان نیز به گوش می‌رسید. بی‌اعتمادی این کارگران به صداوسیما و اعتراض آن‌ها به عملکرد تلویزیون جمهوری اسلامی از آنجایی نشأت می‌گرفت که این رسانه باوجود پوشش دادن کوچک‌ترین ناپسامانی‌ها در غرب، وضعیت معیشتی بغرنج و اعتراضات گسترده‌ی کارگری در ایران را هرگز پوشش نمی‌دهد. بلکه برعکس همواره در وضعیت بحران‌های معیشتی، گزارش‌هایی از وضعیت گل‌وبلیل کشور نمایش می‌دهد و تظاهر می‌کند که در کشور مشکلی نیست و شهر در امن‌و‌امان است، آسوده بخوابید!

همین رویه‌ی صداوسیما موجب بی‌اعتمادی گسترده‌ی مردم به این رسانه شده است که با بودجه‌های چند صد میلیاردی اداره می‌شود.

پس از پخش نمایش مسموم و سراسر دروغ و بهتان «طراحی سوخته» از تلویزیون، که در آن تلاش شده بود اعتراضات کارگری به آمریکا و اسرائیل نسبت داده شود، موجی از واکنش‌ها در فضای حقیقی و مجازی علیه این برنامه به راه افتاد. اعتراضات به‌ویژه به پخش اعترافات اجباری اسماعیل بخشی، نماینده‌ی کارگران هفت‌تپه و سبیده قلیان دانشجوی حامی اعتراضات هفت‌تپه بود. اعترافاتی که در آن گفته می‌شد اسماعیل بخشی به تحریک نیروی‌های سیاسی خارجی دست به اعتصاب زده است.

این نمایش سردرگم چند گروه مخاطب را برای خود تعریف کرده بود. مخاطب عام آن، تمام معترضین به وضعیت موجود بودند. کارگران، معلمان، کامیون‌داران، پرستاران و تمام زحمت‌کشان ایرانی باید در طول این مستند مجاب می‌شدند که اگر فراخوان و دعوتی به اعتراض صورت می‌گیرد، منشأ خارجی و بالأخص آمریکایی و اسرائیلی دارد. در مورد واکنش این گروه از مخاطبان به مستند صداوسیما به‌وفور گفته شده است. اما «طراحی سوخته» یک گروه مخاطب خاص و ویژه نیز داشت. کارگران معترض هفت‌تپه که یک دوره‌ی یک‌ماهه از اعتصاب و تجمع را در اعتراض به خصوصی‌سازی فاسد این مجتمع انجام داده بودند و هفته‌ی گذشته برای مطالبه‌ی معوقات مزدی سه‌ماهه‌ی خود دوباره دست به اعتصاب زدند. مستند تلاش می‌کرد به این کارگران بگوید که اسماعیل بخشی، یک رهبر کارگری خائن بوده است که در راستای امیال سیاسی خود آن‌ها را به اعتصاب تحریک کرده است و مسئله‌ی او مشکلات کارگران نبوده است. اما این هدف چقدر محقق شده است؟

برخلاف ادعای این مستند، اسماعیل بخشی «رهبر» نبود. اساساً تمام تلاش کارگران هفت‌تپه برای تشکیل شورای مستقل کارگری، عبور از گفتمان رهبر ساز بوده است. اسماعیل بخشی و باقی نمایندگان کارگران در شورای کارگران هفت‌تپه، «نماینده»‌ی کارگران نبوده‌اند. نمایندگانی که بارای کارگران انتخاب شدند، با رأی کارگران مطالبه مشخص کردند و با درخواست و رأی کارگران برای به نتیجه رسیدن مطالبات، اعتصاب آن‌ها را نمایندگی کردند. نفس اعتصاب در کارخانه و سپس تجمع در شهر، خواسته‌ی کارگران از نمایندگانشان بود که نهایتاً توسط این نمایندگان مدیریت و انجام شد. در نتیجه اعتصاب به میل یک نفر و دو نفر و ده نفر نبوده است و حاصل یک تلاش جمعی بوده است.



در بخشی از اعترافات اجباری اسماعیل بخشی می‌گوید «آن‌ها به من گفتند چطور باید اعتصاب کنیم.» نفس این ادعا مضحک است. اعتصابات هفت‌تپه در یک روند تکاملی به اعتصاب سی‌روزه رسید. در یک سال گذشته و از آغاز اعتراضات کارگران هفت‌تپه به خصوصی‌سازی، کارگران هفت‌تپه اعتصابات یک‌روزه و دوازده‌روزه هم داشتند. کارگر به‌سادگی می‌داند که اعتصاب یعنی دست کشیدن از کار! و نیاز به آموزش هم ندارد. اما تکامل اعتصابات با تجربه‌ی اعتصابات مکرر حاصل می‌شود. در اعتصاب یک‌ماهه‌ی هفت‌تپه، علاوه بر اعتصاب، امر تدارکات اعتصاب نیز بر عهده‌ی کارگران بود و طبق تصاویر پخش‌شده، کارگران به همراه اعضای خانواده‌ی خود به تدارک آب و غذای کارگران اعتصابی مشغول بودند. آیا اینکه کارگران برای تغذیه‌ی همکارانشان در خانه و به همراه خانواده لقمه درست کنند هم آموزش آمریکا و اسرائیل بوده است؟

کارگران به‌صورت عینی دیده‌اند که کارخانه به ثمن بخش به بخش خصوصی سپرده شد. مدت قراردادهای به شش‌ماهه و سه ماه کاهش پیدا کرد. حقوق به‌موقع پرداخت نمی‌شود و دستمزدها کاهش پیدا کرده است. در نتیجه آن‌ها برای اعتراض نیازی به محرک خارجی نداشته‌اند. حال کارگران یک مستند از رسانه‌ی دروغ‌گوی ملی را باور می‌کنند یا کوچک شدن سفره‌ی خود را؟

پاسخ روشن است. تفاوت ماهوی نوع مدیریت کارخانه‌ی هفت‌تپه توسط بخش خصوصی و عملکرد شورای مستقل کارگران در این امر است که شورا هر چه کرده است به‌صورت روشن و شفاف با هماهنگی کارگران بوده است. در نتیجه کارگران در جریان تمام اقدامات انجام‌شده توسط شورا بوده‌اند و اصلاً امکان دور زدن اعتراضات آن‌ها فراهم نبوده است.

پس از پخش مستند نیز سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه اعلام کرد از اسماعیل بخشی حمایت می‌کند. این اعلام حمایت به اشکالی دیگر در میان کارگران هفت‌تپه نیز شکل گرفت و انجام شد.

تیر مستند «طراحی سوخته» به سنگ خورده است. هیچ نقطه‌ی غیر شفاف و مبهمی در اعتراضات کارگران هفت‌تپه وجود ندارد و کارگران همچنان به نمایندگان برحق خود اعتماد کامل دارند.

هیچ تغییر مثبتی در وضعیت معیشتی کارگران ایران رخ نداده است. اوضاع هرروز سخت‌تر می‌شود و در نتیجه اعتراضات نیز تداوم خواهد داشت. واکنش دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی هم همچنان ساختن مستند و لجن‌پراکنی خواهد بود. بار دیگر باید به شعار بازنشستگان در مقابل وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی رجوع کرد: توپ، تانک، مستند، دیگر اثر ندارد!

شکنجه، مستند دیگر اثر ندارد. کارگر زندانی آزاد باید گردد!



*بزرگ‌ترین اعتصاب تاریخ جهان در هند: ۲۰۰ میلیون کارگر به خیابان آمدند!

تایلر دوردن



هفته‌ی گذشته در هند دست‌کم ۲۰۰ میلیون کارگر از سراسر کشور، معادل ۱۶ درصد از جمعیت ۱٫۲۵ میلیاردی هند، به دعوت ۱۰ اتحادیه‌ی کارگری در بخش‌های دولتی، خدمات، مخابرات و کشاورزی به مدت دو روز دست از کار کشیدند و به خیابان‌ها آمدند. این اعتصاب، که بزرگ‌ترین اعتصاب تمام تاریخ جهان بوده است، در اعتراض به سیاست‌های ضد ملی و ضد کارگری دولت آقای مودی، و به تضعیف حقوق کارگران و اتحادیه‌ها در قانون کار جدید سازمان‌یافته بود.

اعتراض علیه قانون جدید کار، که روز ۲ ژانویه از تصویب گذشت، در واقع قضاوتی بود نسبت به سیاست‌های نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، که زمینه را برای برآمد میلیون‌ها کارگر فراهم آورده‌اند تا در اعتراض به هزینه‌های سنگین زندگی و نرخ بالای بیکاری به خیابان بیایند. این اعتراض در هنگامه‌ای است که رسانه‌های هند از «گشایش ۶۳ هزار فرصت شغلی در راه‌آهن و اقدام ۱۹ میلیون کارگر متقاضی برای این مشاغل» خبر می‌دهند.

درحالی‌که این اعتراضات گسترده در فضائی کلاً آرام انجام شدند، وقوع حوادث کوچک اما متعدد، حکایت از آن داشت که خشم اجتماعی در این دومین پرجمعیت‌ترین کشور دنیا نیز دارد به نقطه‌ی انفجار نزدیک می‌شود.

اتحادیه‌های کارگری مرکزی هند، که یک فدراسیون پرآمنه‌ی کارگری در هند است، سازمان دهنده‌ی این اعتصاب سراسری بود. این اتحادیه کارگران را به اعتراض علیه متمم قانون کار سال ۲۰۱۸، که قانون کار ۱۹۴۶ را تغییر داده است، فراخوانده بود.

به‌موجب قانون کار هند، رسمیت اتحادیه‌های کارگری [توسط دولت و کارفرما] چه در سطح ملی و چه در سطح محلی، اجباری است. با این حال اتحادیه‌ها بر این نظرند که قانون جدید دست دولت را - مشخصاً با حذف قاعده‌ی جاری دایر بر سه‌جانبگی و مذاکره‌ی کارگران، کارفرمایان و دولت- برای به رسمیت شناختن اتحادیه‌ها باز گذاشته است.

اتحادیه‌ها خواهان اجرای قانون تأمین اجتماعی در حمایت از کارگران و حداقل دستمزد ۲۴ هزار روپیه (معادل ۳۴۰ دلار) در ماه برای بخش حمل‌ونقل شده‌اند.

کارگران بخش‌های بانکی، بیمه، بهداشت، آموزش، حمل‌ونقل، برق و معادن نیز به کارگران اعتصابی پیوسته بودند. گروه‌های دانشجویان و نیز انجمن‌های کشاورزان، با تهدید به فراخوان به «اعتصاب روستایی»، در اعتراض شرکت جستند. چندین ماه است که کشاورزان بسیاری به شرایط مشقت‌بار حاشیه‌ی شهرها و دیون طاقت‌فرسایشان معترض‌اند و موجی از خودکشی در میان آنان مشهود است.

تاپان سن، دبیر کل مرکز اتحادیه‌های کارگری هند، یکی از سازمان دهندگان اعتصاب، دست به انتقاد از مودی زد و او را از طریق تأمین منافع بازیگران خصوصی در بزرگ‌ترین قراردادهای تولیدی، مسبب نابودی فرهنگ کار در بخش‌های عمومی در کشور دانست.

اتحادیه‌ها همچنین دولت مودی را به شکست در ایجاد فرصت‌های شغلی، نادیده گرفتن عمده‌ی مطالبات ۱۲ گانه‌ی اتحادیه‌ها، اعمال فشار برای استخدام با زمان محدود، و به کرسی نشاندن متمم قانون کار متهم می‌کنند.

آمارحیت کانور، از رهبران کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری سراسری هند، در پایان اعتصاب دوازده، به رسانه‌ها خبر داد که ۸ ایالت هند، خاصه ایالات شمال شرقی همچون کرالا، بیهار و گوا، شاهد توقف کامل کار بوده‌اند.

جان دایال، دبیرکل شورای سراسری مسیحیان هند، این رویداد را استثنائی توصیف کرد و گفت: «این بزرگ‌ترین اعتراض انجام‌یافته در کشور بود، که تمام جزئیات آن از پیش سازمان‌یافته بود.» از نظر او اهمیت این رویداد این نیز است که در آستانه‌ی انتخابات سراسری هند واقع شد و سرنوشت نخست‌وزیر را رقم خواهد زد.



*"اعترافات اجباری" و افکار عمومی

علی صمد



این واقعیت خشن و بسیار تلخی است که فعالان مدنی، صنفی، سیاسی، قومی، مذهبی و روزنامه‌نگاران ایران به دلیل اعتراض و انتقاد مرتبط با مطالباتشان، آماج خشونت و سرکوب روزمره‌ی ارگان‌های سرکوب حکومت قرار دارند. این در حالی است که اساساً این گونه فعالیت‌ها جزء حقوق شهروندی است و دولت‌ها حق محروم کردن و مجازات شهروندان به خاطر فعالیت‌های سیاسی، مدنی و اجتماعی‌شان را ندارند.

در ایران اما هیچ‌یک از حقوق شهروندی مردم به رسمیت شناخته نمی‌شود و فعالین مدنی و سیاسی تحت پیگرد و سرکوب مداوم قرار دارند. فعالین این عرصه‌ها در طول مدت بازداشتشان از ابتدایی‌ترین حقوقی که یک زندانی باید از آن بهره‌مند باشد و در میثاق‌هایی هم چون میثاق جهانی حقوق بشر نیز مورد تأکید قرار گرفته‌اند، محروم هستند. در طول چهل سال گذشته، حکومت اسلامی ایران برای سرکوب مبارزات مردم، احزاب و سازمان‌های چپ، مترقی و دگراندیش از شیوه‌های مختلف بهره می‌گیرد. «اعتراف‌گیری اجباری» و نمایش این اعتراف‌گیری‌ها که برخلاف میل زندانی و با تهدید و شکنجه و برای منصرف کردن اعضای این گروه‌ها از فعالیت سیاسی و ترساندن مردم از فعالیت‌های سازمان یافته صورت می‌گیرد، یکی از این شیوه‌هاست.

در جمهوری اسلامی، قضات و حاکمان شرع، انبوهی از بازداشت‌شدگان را به اتهامات سیاسی، مدنی، صنفی و عقیدتی و تنها بر اساس این‌گونه «اعترافات اجباری» به اعدام و زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرده‌اند. در این مدت زندانیان سابق، خانواده‌ی قربانیان و سازمان‌های حقوق بشری به کرات شکنجه‌ی زندانیان در ایران و استناد مقامات قضایی ایران به «اعترافات اجباری» علیه متهمان را گزارش کرده‌اند. که البته این تلاش‌ها هنوز موجب قطع این اعمال تبهکارانه نهادهای حکومتی نشده‌اند.

در ادامه‌ی اعتراف‌گیری‌های اجباری در اوایل هفته‌ی جاری بار دیگر تلویزیون دولتی ایران، فیلم دیگری از اعتراف‌گیری اجباری را به نمایش گذاشت. در فیلم مذکور که برای تخریب چهره‌ی فعالین سندیکایی و مرتبط کردن اعتصابات کارگری به کشورهای خارجی تهیه شده بود، اسماعیل بخشی و سپیده فلیان را مجبور به اعتراف به داشتن ارتباطاتی کردند که آن‌ها قبل از نمایش این فیلم آن‌ها را رد و از اینکه در زندان تا سرحد مرگ شکنجه شده بودند به وزیر اطلاعات شکایت کرده بودند و خواهان مناظره‌ی علنی در این خصوص شده بودند. دیروز مجدداً اسماعیل بخشی و سپیده فلیان را به شکل خشنی دستگیر کردند. هر دو قبل از دستگیری یکسری ویدئو انتشار دادند و شرح شکنجه‌های وارده بر خود را تشریح کردند. این‌طور به نظر می‌رسد که مستند تلویزیونی «طراحی سوخته» تأثیر مثبتی در میان بخش قابل‌توجهی از مردم نگذاشته است.

در بسیاری از گزارش‌ها و شواهدی که در وسایل ارتباط‌جمعی انتشار یافته‌اند، از نقض شدید حقوق زندانیان همچون مراحل بازجویی، نگهداری بازداشت‌شدگان به مدت‌های بسیار طولانی در سلول‌های انفرادی، قطع ارتباط کامل افراد زندانی و بی‌اطلاع گذاشتن آنان از مسائل، انجام بازجویی‌های طویل‌المدت، محرومیت از خواب و تهدید به شکنجه، یا انجام شکنجه‌های مستمر و شدید جسمی و روانی برای اخذ و ضبط ویدئویی اعترافات دروغین، عدم رعایت معیارهای دادرسی منصفانه از لحظه‌ی دستگیری تا تمام مدت تحقیقات مقدماتی و محرومیت از حقوق اولیه‌ای همچون ملاقات با خانواده، نداشتن وکیل مدافع مستقل، برگزاری دادگاه فرمایشی و نمایشی به قصد کنترل افکار عمومی، تحت فشار و آزار و اذیت و مورد تهدید قرار دادن خانواده‌ی زندانیان، عدم برخورداری از امکانات درمانی و... از جمله مواردی بوده‌اند که حقوق زندانیان و بازداشت‌شدگان را به‌صورت سیستماتیک نفی و نقض کرده‌اند.

در حکومت اسلامی ایران قوانین و روال کار حاکم برای بازداشت و بازجویی با معیارهای دادرسی منصفانه بسیار فاصله دارد و این واقعیتی است که صحت روند قضائی برای اثبات جرم زندانیان در میان بخش بزرگی از افکار عمومی ایران و نهادهای بین‌المللی و حقوق بشری به‌درستی زیر سؤال رفته است. این‌گونه «اعترافات دروغین» که در شرایط اجباری و به‌دوراز دسترسی متهم به حقوق خود انجام‌شده، هیچ ارزش قانونی و حقوقی ندارند. بنابراین هرگونه اعتراف و اقرار زیر شکنجه و در فضای ضد انسانی زندان، قابل استناد و حائز ارزش قضایی نیست. این ترفند ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم برای مردم و نیروهای جامعه مدنی کشور اعمالی شناخته‌شده، نخ‌نما و رسوا شده هستند. بایست اعتراف‌گیری اجباری از فعالان



سیاسی، اجتماعی و صنفی را با قاطعیت محکوم کرد و از حقوق، حیثیت و مطالبات زندانیان در همه حال حمایت همه‌جانبه کرد و خواستار آزادی بی‌قیدوشرط آنان و دیگر زندانیان سیاسی و مدنی شد. اما درعین‌حال نباید این موضوع را از نظر دور نگه داشت که سیاست به‌کارگیری «اعترافات اجباری و دروغین» و استناد به آن برای محکوم کردن زندانیان به اعدام و زندان‌های طولی‌مدت موجب نگرانی شدید خانواده‌ی زندانیان، جامعه‌ی مدنی و ارگان‌ها و سازمان‌های حقوق بشری است. خانواده‌ها، احزاب، سازمان‌ها و تشکل‌های مدنی و صنفی می‌بایست از نهادهای بین‌المللی و حقوق بشری بخواهند که این موضوع را موردبررسی دقیق و جدی خود قرار دهند.

در جمهوری اسلامی به دلیل نبود آزادی‌های سیاسی و دمکراتیک، وجود سرکوب و فشار شدید علیه منتقدین و آزار و اذیت‌های دائمی علیه آن‌ها، نبود یک قوه‌ی قضائیه و رسانه‌های مستقل و نیز عدم وجود یک‌نهاد مستقل ملی علنی برای دفاع از حقوق زندانیان که بتواند در فضای کنونی مؤثر واقع شود، برای یاری‌رساندن به زندانیان، سیاسی، مدنی و اجتماعی و مبارزه‌ی همه‌جانبه علیه نقض حقوق بشر اهمیت اساسی دارد. فشار داخلی و بین‌المللی به حکومت برای رعایت حقوق بشر و دفاع از جان زندانیان سیاسی و مدنی در ایران یکی از عرصه‌های مشترک مبارزه خانواده‌ها، فعالین سیاسی و مدنی در داخل و خارج از کشور است. مناسب است از همه ابزارهای دمکراتیک و مدنی استفاده کرد تا ابعاد حمایت از زندانیان سیاسی، مدنی و صنفی هر چه بیشتر گسترش یابد.

دستگیری‌ها، بازداشت‌ها و گرفتن اعترافات اجباری نشانگر نقض تعهدات بین‌المللی حکومت اسلامی و حتی آشکارا علیه قانون اساسی جمهوری اسلامی است. ماده هفتم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، که ایران به آن پیوسته است، شکنجه یا رفتار تحقیرآمیز و مجازات غیرانسانی و بی‌رحمانه را ممنوع کرده است. ماده ۱۰ آن نیز به اینکه «کلیه افرادی که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد» توجه داده است.

به‌علاوه در عرصه‌ی داخلی، اصل ۲۸ قانون اساسی به‌صراحت بیان داشته: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است». اصل ۲۹ همان قانون نیز می‌گوید «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعیدشده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است». و اصل ۳۲ نیز بیان می‌کند که: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست‌وچهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود». در ضمن اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی و نیز بخش "ب و د" از بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی «داشتن وکیل را در کلیه مراحل دادرسی برای متهم به رسمیت شناخته است».

ظرف چند روز گذشته چنانچه پیش‌تر متذکر شدم مستندی تحت نام «طراحی سوخته» برای فضا سازی برای سرکوب و تحقیر فعالین کارگری و نقض خشن حقوق زندانی در رسانه‌های دولتی و امنیتی پخش شد. این شیوه‌ی برخورد در سال‌ها و دهه‌های گذشته، علیه چهره‌های سیاسی، مدنی، صنفی و محیط زیستی کشورمان به‌صورت مکرر از صداوسیما جمهوری اسلامی و دیگر رسانه‌های مجازی و امنیتی حکومت پخش شده است. بسیاری از ایرانیان به پوچ و دروغ بودن این اتهامات و اعترافات باور دارند. اکثریت بزرگی از مردم کشورمان بر این اعتقادند که زندانیان در شرایط عادی به طرح این نظرات که علیه خود آنان و اعتقاداتشان است مبادرت نمی‌کنند و تنها تحت فشار زندان انفرادی یا شکنجه و دیگر تهدیدات، مجبور به گفتن این حرف‌ها شده‌اند.

در واقع تأثیر چنین روشی برای تبلیغات سیاسی علیه زندانیان و دستگیرشدگان به‌تدریج در میان بخش بزرگی از مردم کاهش یافته است. زیرا دسترسی مردم به رسانه‌های بین‌المللی از طریق مجازی و ماهواره‌ها و اظهارات برخی از فعالین مدنی، سیاسی و صنفی مانند اسماعیل بخشی و سپیده قلیان و ... پس از آزادی از زندان گفته‌اند که «اعترافات تلویزیونی یا ویدیویی» را تحت انواع فشارها و تهدیدات انجام داده‌اند، باعث این شده است که میزان توجه به این برنامه‌ها و اثرگذاری آن‌ها در میان مخاطبان هر چه بیشتر کاهش یابد. اما باوجوداین، جمهوری اسلامی همچنان ۴۰ سال است که این روش اعتراف‌گیری تلویزیونی را در جامعه پیش می‌برد. در اصل می‌توان چنین ارزیابی داشت که حکومت علاوه بر دلایل فوق به دنبال توجیه خودی‌ها، نیروهای تحت فرمان خود نیز هست. بااین‌حال حتی عده زیادی از خودی‌های نظام نیز اعتقادشان به مؤثر بودن "اعترافات" زیر شکنجه را از دست داده‌اند. دستگاه‌های امنیتی می‌خواستند به مردم و مخالفان نشان دهند که هر فردی در مقابل آن‌ها بایستد، او را در هم می‌شکنند. اما این ارگان‌های امنیتی با روشنگری‌هایی که در جامعه توسط زندانیان صورت گرفت نتوانستند به هدفشان دست یابند. در جامعه و در همه‌جا مناسب و ضروری است که شیوه سرکوب و تحقیر زندانی از طریق "اعتراف اجباری و دروغین" به‌صورت مشترک و گسترده محکوم شود و در فضای مجازی و حقیقی با پروژه‌های نمایشی غیرانسانی اعتراف‌گیری مبارزه مشترک و متحد صورت گیرد.

جمهوری اسلامی مسئول حفظ امنیت جان سپیده قلیان، اسماعیل بخشی و علی نجاتی در زندان است.



* چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ (بخش چهارم)

تاریخ و آینده اتوماسیون کار دیوید ا.ج. اوتور



عامل کار و اتوماسیون چگونه صورت می‌گیرد؟ - ادامه

طبیعاً مثال گفته شده را نباید نمونه وار تلقی کرد. تغییرات تکنولوژیکی الزاماً موجب افزایش مشاغل بی‌ضرر و زیان نیستند. سه فاکتور عمده می‌توانند آثار تغییرات تکنولوژیکی را تعدیل یا تشدید کنند. اول این‌که کارگران تمایل بیشتری به استقبال از اتوماسیون دارند اگر وظایفی را به عهده داشته باشند که در اثر اتوماسیون تکمیل می‌شوند، و نه آن وظایفی را که به علت اتوماسیون در همان مراحل اول از میدان به در می‌شوند. یک کارگر ساختمانی که در کار بیل‌زنی تخصص دارد، اما مهارت راندن بالابر را ندارد، قاعدتاً با پیشرفت اتوماسیون با تنگناهای شغلی بیشتر و بیشتری مواجه خواهد شد. به همین قیاس، یک کارمند پول‌شمار بانک که به خوبی از عهده این کار برمی‌آید، اما قادر به "بانکداری مناسبی" نیست، بسیار نامحتمل است که شغلی در یک بانک امروزی به دست آورد.

ثانیاً افت‌وخیز در میزان عرضه نیروی کار می‌تواند منجر به تعدیل دستمزدها شود. اگر عرضه کار برای انجام وظایف مکملی که کارگران ساختمانی یا کارمندان بانک به عهده می‌گیرند، در جاهای دیگری در بازار کار فراوان باشد، افزایش احتمالی دستمزد بابت انجام این وظایف مکمل ناشی از تعامل اتوماسیون و کار انسانی می‌تواند تعدیل یا حتی منتفی شود. با اینکه این دست افت‌وخیز در عرضه کار قادر به جبران کامل افزایش دستمزدهای ناشی از ارتقاء تولیدوری نیست، اما می‌توان مثال‌های مفرطی را نیز ارائه داد: هسیه و مورتی نشان داده‌اند که ورود نیروی کار جدید به بخش املاک و مستغلات، در واکنش به افزایش قیمت خانه، تماماً افزایش دستمزدی را که می‌توانست به این علت سبب شود، خنثی کرده است.

سوم این‌که افت‌وخیز تقاضا، در ترکیب با افت‌وخیز درآمد، می‌تواند به ترمز یا سرعت‌گیری عواید حاصل از اتوماسیون بیانجامد. در مورد محصولات کشاورزی در بلندمدت، بهبودهای خارق‌العاده تولیدوری با کاهش نسبت درآمد خانوار برای خوراک همراه بوده است. بهبود در تکنولوژی در بخش‌های دیگر، مثلاً در بخش بهداشت، به نسبت بیشتری از درآمد خانوار برای بهداشت انجامیده است. حتی اگر افت‌وخیز در تقاضای نهائی در بخش معینی "کمتر از یک واحد" باشد - به این معنا که بخش موردنظر با افزایش تولیدوری کوچک و کوچک‌تر می‌شود - این الزاماً بدان معنا نیست که با پیشرفت‌های تکنولوژیکی، تقاضای کل کاهش می‌یابد؛ بلکه درآمد اضافی حاصل از پیشرفت تکنولوژیکی در جاهای دیگر هزینه می‌شود. با پیدایش ماشین سواری مسافرت با اسب و هزاران شغل در دهه ۲۰ قرن گذشته از بین رفتند، اما صنایع غذایی سرپائی (غذای فوری) و مهمانخانه‌داری کنار جاده برای سرویس دادن به "جمعیت ماشین‌سوار" یا به میدان گذاشت. افزایش درآمد همچنین می‌تواند محرک تقاضا برای مشاغلی که به پیشرفت تکنولوژیکی مطلقاً ربطی ندارند، نیز بشود. تولید غذاهای رستورانی، خدمات نظافت کاری، آرایش مو و تناسب بدنی نه ارتباط محکمی با تکنولوژیهای امروزی دارند و نه در اثر این تکنولوژی از بین رفته‌اند. به قول بامول، این مشاغل گرفتار نوعی کاهلی تکنولوژیکی‌اند. اما البته تقاضا برای این نوع کالاها اکیداً وابسته به افت‌وخیزهای درآمدی است، به نحوی که افزایش تولیدوری در بخش‌هایی که با پیشرفت‌های تکنولوژیکی هدایت می‌شوند، موجب تقویت استخدام در بخش‌های مذکور است. نهایتاً این نتیجه ایجاب می‌کند که افت‌وخیز جای گذاری بین بخش‌های راهنما و کاهل، کمتر یا حداکثر برابر یک واحد است.



بهبود در تولیدوری در دوره‌های بسیار طولانی، به افت تقاضا برای کالاها و خدمات منجر نشده است، بلکه مصرف خانگی اساساً همپای درآمد خانگی حرکت می‌کرده است. ما این را می‌دانیم زیرا علیرغم پیشرفت مدام در استانداردهای زندگی، سهم جمعیتی که به کار دستمزدی اشتغال داشته است، دست‌کم در خلال یک قرن اخیر افزایش داشته است. یک کارگر متوسط آمریکایی در سال ۲۰۱۵ که بخواهد با سطح درآمد یک کارگر متوسط در سال ۱۹۱۵ زندگی کند، کافی است فقط ۱۷ هفته در سال کار کند تا به این خواسته‌اش دست یابد. بسیاری از شهروندان امروزی علاقه‌ای به این مقایسه بین ساعت کار و درآمد ندارند و استدلال می‌کنند که تقاضا برای مصرف همراه با تولیدوری افزایش یافته است. البته شهروندان کشورهای پردرآمد در مقایسه با یک قرن پیش تعداد ساعات کمتری در سال کار می‌کنند، بیشتر به تعطیلات می‌روند و، به نسبت طول عمر، زودتر بازنشسته می‌شوند و به این ترتیب بخش بیشتری از درآمدشان را صرف اوقات فراغت می‌کنند. این خبر خوبی است، اما آیا به این معنا نیز هست که تقاضا برای مصرف دارد اشباع می‌شود؟ به نظر من نه. این نکته محرز است که در کشورهای پردرآمد مصرف و فراغت مکمل هم‌اند؛ شهروندان بخش قابل‌توجهی از ایام فراغتشان را به مصرف - خرید، مسافرت، خوردن و گرچه کمتر خوشایند مراقبت‌های پزشکی - می‌گذرانند.

حال درباره این دغدغه که اتوماسیون، در اثر رفع نیاز به نیروی کار، موجب نابودی کار خواهد شد، چه می‌توان گفت؟ این واقعه در مدل‌های ساده اقتصادی نمی‌تواند رخ دهد، زیرا "سرمایه" در تعلق عامل‌های اقتصادی‌ای است که احتمالاً کارگر هم هستند. اما از سوی دیگر حاصل کار آن‌ها به عده محدودی تعلق می‌گیرد. تحقیقات انجام‌یافته محیط‌های اقتصادی چندنسله ای را ترسیم کرده‌اند که در آن‌ها یک انفجار تولیدوری رباتی در یک نسل می‌تواند به ثروت سرسام‌آور یک نسل از سرمایه‌داران به هزینه نسل‌های آینده بیانجامد. این نسل‌ها از آن‌رو متضرر می‌شوند که ثمرات یک موج اوج‌گیرنده تولیدوری توسط یک نسل قبلی به مصرف رسیده و نسل کنونی با تقاضای به‌شدت کاهش‌یافته برای کار مواجه شده است. در برخی از موارد حتی محدودیت‌های اعتباری را تجربه خواهند کرد که مانع از سرمایه‌گذاری انسانی می‌شوند. در این مدل تهدید اصلی الزاماً از جانب تکنولوژی نیست، بلکه به علت سوء حاکمیت است. یک مالیات متناسب بر سرمایه می‌تواند پیشرفت‌های تکنولوژیک را متوجه رفاه همگانی کند. بنابراین یک نتیجه کلیدی این است که اتوماسیون سریع می‌تواند چالش‌هایی را متوجه توزیع ثروت کند، که رسیدگی به آن‌ها مستلزم یک پاسخ سیاست‌گذارانه وسیع است.



*اتحادیه های کارگری و بنای یک پیکربندی اعتراضی ویژه تونس - بخش سوم

محمد صالح عمری
مترجم: گودرز اقتداری



برپا ساختن اعتراضاتی با پیکره ویژه تونس

با جنبش کارگری که در فرهنگ سیاسی کشور کاملاً گره خورده است، فرهنگ اتحادیه‌ای در تونس علیرغم آن‌که هیچ مطالعه جامعه‌شناختی از آن صورت نگرفته، به سازه عمیق سیاسی اجتماعی کشور تبدیل شده است. در اینجا برخی از مشاهدات خود را در این باره نقل می‌کنیم:

- فرهنگ اعتراض در تونس تحت تأثیر و نفوذ اتحادیه‌های کارگری بوده است. ستیزه‌جویانه بوده است. در بعضی مواقع نامتوازن بوده و در گسترش محبوبیت عمومی و تکثر دسترسی به افشار اجتماعی کاستی‌هایی دارد. عدم توازن آن بیشتر بر محور ساختار اتحادیه‌ای و ستیزه‌جویی استوار است. به‌طور مثال بخش‌های آموزشی پرسروصداتر و سازمان‌یافته‌تر اند. مناطق دوردست و بخش بزرگی از طبقات میانه از دایره نفوذ اتحادیه‌ها نسبتاً خارج مانده‌اند، چراکه فاقد تشکلهای فعال اتحادیه‌ای بوده‌اند. حتی روشنفکران و الیت جامعه نیز عمدتاً لازم است که با اتحادیه‌ها هماهنگی کنند.
- ک چالش در مقابل افشار چپ این بوده است که چگونه از تبدیل شدن به اتحادیه پرهیز کنند و به حزب سیاسی رو کنند. به عبارت دیگر چگونه از توجه به مسائل کوچک باید گذشت و با استفاده از امکانات اتحادیه‌ای برای رسیدن به اهداف بزرگ‌تر گام برداشت. این موضوع بارها از سوی فعالین نامدار چپ تکرار شده است، از جمله شکری بلید که سعی کرد سیاست ممانشات گرانه حزب خودش را به چالش بکشد تا به‌مانند یک حزب سیاسی بیندیشد و نه یک اتحادیه صنفی. این بدان معنی بود که پایه اجتماعی حزب را باید گسترش داد و اتحادیه‌های وسیع‌تری را سازمان داد و پروژه‌هایی به نفع جامعه عمومی به راه انداخت.
- اتحادیه‌های پس‌انقلاب ۲۰۱۱، به‌ویژه اتحادیه‌های اخیر بیش از هر چیز خصلت اتحادیه‌های درون UGTT را دارند. جبهه مردمی و متحدان نزدیکش برای سال‌ها در درون اتحادیه UGTT همکاری داشته‌اند. مسئول واسطه‌شان در "جنبش ندای تونس" نیز یونیونیست هستند، از همه معروف‌تر طیب باکوشه، دبیر کل سابق اتحادیه عمومی UGTT در فاصله سال‌های ۱۹۸۱ تا ۸۴. علاوه بر این احزاب عضو جبهه مردمی نتوانسته‌اند از خارج اتحادیه‌های صنفی عضوی را جلب نمایند. جنبش ندای تونس و النهضت در این وجه با هم متفاوت هستند. ندای تونس بخش‌های سیاسی اجتماعی نزدیک به خود از طبقات میانه و لیبرال و تا حدودی افشار مرفه را تغذیه می‌کند درحالی‌که نهضت بیشتر به افشار مذهبی اسلام‌گرای جامعه که متشکل از بخش‌هایی از طبقات مختلف است، نزدیک است.
- ارتباط نزدیک بین اتحادیه دانشجویان تونس UGET و مجموعه گسترده‌تری از اتحادیه‌های صنفی وجود دارد که در عضوگیری و کنشگری دیده می‌شود، زیرا که دانشگاه‌ها محل آموزش رهبران آینده فعال در اتحادیه عمومی صنفی تونس پس از فارغ‌التحصیلی ایشان بوده است. اتحادیه دانشجویان تونس که در سال ۱۹۵۲ تأسیس شده تاکنون با UGTT همکاری مبسوط داشته است؛ و هر دو به‌مرور اما با شتاب متفاوت از حزب حاکم فاصله گرفته‌اند. رادیکالیزه شدن اتحادیه‌های صنفی در واقع ریشه در نفوذ رادیکالیسم و سیاست چپ در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در فضای دانشگاهی دارد.
- یک پارادوکس موجود در اتحادیه عمومی اما حمایت آن از مسائل زنان بوده است بدون آن‌که تلاش ویژه‌ای برای انتخاب و ارتقاء زنان به مقامات عالی در اتحادیه صورت گیرد. عادت سنتی و گسترده محدود ساختن زنان به سقف شیشه‌ای واقعاً به سایر شاخه‌های جامعه مدنی تونس سرایت نکرده است. دبیر کل سازمان اصناف تونس یک زن است، همچنین است رهبر اتحادیه روزنامه‌نگاران و شورای عالی وکلا و قضاات که همه زن هستند. گرچه می‌توان از توجیه سنتی طبیعت فعالیت‌های صنفی و کارگری استفاده کرد که وقت و حضور دائمی در مجامع عمومی را می‌طلبد و ممکن است برای زنان به اصطلاح مناسب و مطلوب نباشد، اما این مسئله نافی کم‌کاری اتحادیه عمومی کارگران تونس برای رفع این عدم توازن جنسیتی نیست. در تونس این موضوع بسیار مهم است، چراکه حضور و کنشگری زنان در اجتماع همیشه یک وجه عمده تفاوت جامعه تونس با کشورهای هم‌جوار و مشابه بوده است که در فرهنگ اعتراضی کشور نیز در دوران استقلال و بعدازآن چه در درون جنبش کارگری و چه خارج از آن نمود ویژه داشته است.



*همبستگی کارگران، معلمان و دانشجویان؛ سرکجه‌های نیروهای امنیتی رژیم

فرهاد فدائی



در هفته گذشته شاهد بودیم که رژیم جمهوری اسلامی ایران بر اثر فشار مطالبات کارگران فولاد اهواز، تشکل‌های کارگری، فعالان مدنی، رسانه‌های اجتماعی و... ناگزیر به آزادی دو تن از رهبران کارگران فولاد اهواز به نام‌های کریم سیاحی و طارق خلفی شد. وزارت اطلاعات رژیم، بلافاصله با سناریویی از پیش طراحی شده که اساس آن بر جنگ نرم و دستگیری فعالان سندیکایی متمرکز بود، نمایشی تلویزیونی بر اساس خیمه‌شب‌بازی‌های دهه ۶۰ را در سیمای ضد ملی جمهوری اسلامی ایران به نمایش گذاشت، مدیران این پروژه تصور می‌کردند که با این نمایش نخ نمای وزارت اطلاعات که از بازجویی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان تهیه شده بود، می‌توانند افکار عمومی را برای یورش به مراتب بزرگ‌تر در سراسر کشور علیه تشکل‌های مستقل سندیکایی و دیگر اشکال آن به اجرا گذارند. اما در کمال ناپاوری دیدند که دیگر چنین سناریوهایی که بیشتر در دهه ۶۰ کاربرد داشت، بیش از هر زمان دیگر ناکارآمد و بی‌اثر شده است.

آن‌ها غافل از آن بودند، که دیگر رژیم سرکوب گر جمهوری اسلامی ایران، نه مشروعیت دارد و نه مردم آن‌قدر ناآگاه هستند که طراحان امنیتی و متخصصان جنگ نرم رژیم بتوانند، آن‌ها را فریب و با تکیه بر قدرت رسانه‌های دولتی بار دیگر جنایاتشان را مانند دهه ۶۰ توجیه و تکرار کنند.

مدیران امنیتی در بخش ضد کارگری وزارت اطلاعات رژیم، تشخیص ندادند که سال ۹۷ دهه ۶۰ نیست که حمام خون به راه بیندازند و مردم از جنایات آن‌ها مطلع نشوند. رئیس بخش ضد کارگری وزارت اطلاعات حتی از تجربه حمله ایادی محبوب با تیغ موکت بری و کلت کمبری به اعضای سندیکای شرکت واحد در زمان دولت خاتمی، درس نگرفته است، هرچند که قبل از این حرکت ناشیانه محبوب و اعضای شورای مرکزی خانه کارگر در حمله به دفتر سندیکای شرکت واحد، یکی از اعضای مرکزی این تشکل در جلسه شورا، هشدار داده بود که نمی‌توانیم فاجعه را جمع کنیم و چنین کاری نتیجه‌اش بر ضد خود خانه کارگر تمام خواهد شد.

مدیران سیاسی و امنیتی دولت روحانی ناتوان از ارائه تحلیل درست و انتخاب برخورد صحیح با مطالبه به‌حق کارگران هستند، آن‌ها چشم‌بسته مدافع منافع مافیای حاکم در جمهوری اسلامی ایران بوده و نمی‌توانند بفهمند که امروز رسانه‌های اجتماعی آن‌قدر قدرت دارند که رسانه‌های جمعی حکومتی را که حتی مشروعیت خود را نیز در نزد افکار عمومی از دست داده‌اند، به راحتی از بطن جامعه به چالش می‌کشند و با توجه به همه شاخصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور، هیچ شانسی برای پیروزی با تکیه بر سرکوب بیشتر مردم، توسط نیروهای سرکوب گر رژیم وجود ندارد.

امروز هر سرکوبی از طرف رژیم، رشد و ارتقاء اتحاد ملی علیه نظام سرمایه سالار مافیایی حاکم بر ایران را رقم می‌زند، هر سرکوبی از سوی نهادهای امنیتی، انگیزه کار و فعالیت هرچه بیشتر را برای فعالان کارگری، مدنی و سیاسی در داخل و خارج کشور تشدید می‌کند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران که تاروپودش را فساد فراگرفته، ناتوان از پاسخ‌گویی و اصلاح شرایط موجود است، زمان به نفع این رژیم نیست و هرروز که می‌گذرد وزن مخالفان در برخورد با حکومت بیشتر از قبل می‌شود. دقیقاً به همین خاطر است که دیگر سیاست سرکوب رژیم پاسخ نمی‌دهد.



قدرت و ریشه اعتراض‌ها در نابسامانی‌های سیستم و نظام حکومتی نهفته است، فقط در رابطه با دستگیری دوباره اسماعیل بخشی و سییده قلیان موجی از اعتراض از سوی تشکل‌های کارگری و مدنی، احزاب، فعالان مدنی، وکلای مستقل، رسانه‌های اجتماعی و ... در کوتاه‌ترین زمان ممکن به وقوع پیوست و سراسر فضای مجازی و تجمع‌های مردمی را مطالبه آزادی این دو تن پوشش داد.

چنین واکنشی در بستر اتحاد مردمی علیه رژیم حکایت از شکست کامل پروژه سناریوسازی و شو‌های خیمه‌شب‌بازی وزارت اطلاعات دارد.

هرچند رژیم جمهوری اسلامی بعد از اعتراض‌های مردمی در دی ۱۳۹۶ سعی خود را بر سرکوب هر چه بیشتر استوار کرده و در هفته گذشته هم با ممانعت از آزادی بهنام ابراهیمزاده از زندان، صدور احکام زندان برای سه عضو کانون نویسندگان ایران، دستگیری و به کار بردن خشونت همراه با استفاده از دستبند توسط نیروی انتظامی و امنیتی علیه کارگران اخراجی گردآمده در برابر منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس، دستگیری چند تن از اعضای تحریریه گام و ... بر سیاست سرکوب خود پای می‌فشارد، ولی در تحلیل نهایی چنین رویه‌ای به‌غیر از این‌که شکاف حاکمیت با مردم را بیشتر و زمینه رادیکال شدن اعتراض‌ها را خصوصاً در سال آینده که شرایط اقتصادی به‌مراتب بدتر از امروز می‌شود تشدید کند، دست آوردی برای حاکمیت اسلامی ایران نخواهد داشت.

امروز ماهیت اعتراض علیه سیاست‌های سرکوب گر رژیم در بطن جامعه تثبیت شده و ادامه چنین شرایطی بی‌تردید رژیم را به عقب‌نشینی‌های بیشتری سوق خواهد داد.

اگر در داخل کشور شکل درست مبارزه کارگران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و ... بر اساس همبستگی و حمایت شکل گرفته است، در خارج از کشور جا دارد فعالان کارگری و مدنی تلاش کنند تا با رایزنی با سندیکاها و جهانی شرایط عضویت افتخاری تشکل‌های مستقلی که در داخل کشور فعالیت می‌کنند را به وجود آورند، تا عملاً زمینه حمایت جهانی هر چه بیشتر از فعالان سندیکایی، معلمان و دانشجویان به عرصه ظهور برسد.

هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است!



*خطر جان اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و علی نجاتی را تهدید می کند!

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



طبق اخبار منتشره از سوی منابع خبری کارگری، به دنبال پخش برنامه اعتراف گیری توطئه گرانه و هدفمندی که شب گذشته از تلویزیون حکومت علیه رهبران تشکل‌های مستقل و فعالین کارگری پخش شد، بار دیگر مأموران و شکنجه گران با یورش وحشیانه به خانه های خانم سپیده قلیان و آقای اسماعیل بخشی آنها را بدون ذکر دلیل و داشتن حکم، بازداشت و با خود به زندان بردند!

همچنین پاره‌ای اخبار تأیید نشده حاکی از یورش به خانه‌های شمار دیگری از فعالین و رهبران سندیکاها کارگری دارند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد و نسبت به آن هشدار داده شده بود نمایش فیلم امنیتی شب گذشته مقدمه چینی برای تشدید سرکوب و دور تازه‌ای از بگیروبیندها بوده است که از امروز صبح توسط سازمان اطلاعات کلید خورده است. این عملیات انتقام‌جویانه که از حمایت همه جناح‌های حکومت برخوردار است، به نظر می‌رسد بازداشت عده زیادی از فعالین کارگری و مدنی و وکلایشان را هدف قرار داده است. ما ضمن ابراز نگرانی شدید از خطرانی که جان آقای بخشی، خانم قلیان و علی نجاتی را در زندان تهدید می‌کند نسبت به رفتار زندانبانان هشدار و مقامات قضایی و دولتی را که با انکار شکنجه و همدستی با شکنجه گران و دستور این بازداشت‌ها آنها را دوباره در اختیار شکنجه گران قرار داده‌اند، مسئول عواقب این بازداشت‌ها می‌دانیم.

ما خواستار آزادی بدون قید و شرط و بلادرنگ آقای بخشی، خانم قلیان، علی نجاتی و سایر کارگران و معلمان در بند و توقف شکنجه و بازداشت‌ها و رعایت اکید حقوق سندیکایی و انسانی کارگران هستیم. ما همچنین از همه هم‌وطنان عزیز و نهادهای مدافع عدالت و حقوق بشر، در داخل و خارج کشور تقاضا می‌کنیم که به هر وسیله که می‌توانند این بازداشت‌ها را که حتی خلاف قوانین موجود هستند محکوم و برای آزادی زندانیان تلاش و از خانواده های بازداشت‌شدگان حمایت کنند.

ادامه افشاگری افرادی که در زندان‌ها شکنجه شده‌اند و پس از افشای شکنجه توسط اسماعیل بخشی شتاب گرفت و موجب سراسیمگی شکنجه گران شد، لازم است به‌عنوان یکی از شیوه های اعتراض نسبت به این بازداشت‌ها و علیه انکار شکنجه توسط عامران و عاملان آن ادامه پیدا کند و ماهیت اعتراف گیری زیر شکنجه هرچه بیشتر افشا و کارگردانان شوهای امنیتی تلویزیونی را رسواتر کند!

زنده باد همبستگی!

زنده باد آزادی و عدالت اجتماعی!

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

۳۰ دی ۹۷